



توهم توطئه چپ برای تطهیر آمریکا و انگلیس

مهمترین ابزار برای فرافکنی نقش استعمار انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، برجسته کردن خطر دخالت شوروی است. برخی در این جهت چنان پیش رفته‌اند که کودتا را اجتناب‌ناپذیر و بلکه واقع‌ای مثبت می‌انگارند.

مهمترین ابزار برای فرافکنی نقش استعمار انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، برجسته کردن خطر دخالت شوروی است. برخی در این جهت چنان پیش رفته‌اند که کودتا را اجتناب‌ناپذیر و بلکه واقع‌ای مثبت می‌انگارند.

شصت و دو سال از کودتای استعمار آمریکا و بریتانیا علیه دولت مردمی دکتر مصدق و شکست نهضت ملی شدن نفت گذشته، اما گویا همچنان کسانی هستند که تلاش دارند دو دولت استعماری را از گناه کودتا تبرئه نمایند. ظاهراً در این ماجرا همه مقصرند الا خود کودتاچیان! بنابراین مردم به خاطر عدم حمایت از مصدق در ۲۸ مرداد به‌عنوان توده سیاست‌گریز تخطئه می‌شوند، در حالی که همان مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به صحنه مبارزه آمده و مصدق را به قدرت بازگردانده بودند. [۱]

آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام به خاطر عدم همراهی کامل با مصدق و یا کوتاهی در روز کودتا، متهم به عاملیت در آن می‌شوند و نیز حزب توده به خاطر عدم حمایت از مصدق چنان مورد حمله قرار می‌گیرد که گویی در کودتا نقش داشته است، در حالی که بیشترین قربانیان کودتا نیروهای همین حزب بودند، از سازمان جوانان گرفته تا سازمان افسران و برخی کادرهای روشنفکری و رهبران آن.

ساده‌اندیشی نسبت به توطئه آمریکا

البته این اشکال تنها به نویسندگان و مورخین وارد نیست، چرا که برخی از رهبران جبهه ملی نیز بر این فرافکنی اصرار می‌ورزند. بسیاری از آنها تا سال‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد هم نقش آمریکا در کودتا را نمی‌پذیرفتند و یا هرگز نپذیرفتند. به عنوان مثال دکتر سنجابی در خاطرات خود که بعد از پیروزی انقلاب در آمریکا روایت شده، موضع مثبتی راجع به آمریکا دارد، تا جایی که می‌گوید: «بنده در این باره با مطالعات و تجربیاتی که در داخل کشور خودمان دارم با تصدیق به اینکه آمریکا در این امر نقش مهمی داشت معتقدم که نه منشاء کودتا از آمریکا بود و نه هم قدرت آمریکا آن را انجام داد. منشاء این کودتا از انگلیس‌ها شروع شد و شخص کرمیت روزولت را هم که به عنوان نماینده سیا به ایران آمد منتخب دستگاه جاسوسی خود انگلیس‌ها بود... سازمانی که برای تهیه و تدارک این عمل ترتیب داده شد و در ایران یواش یواش توسعه پیدا کرد عوامل آن از لحاظ ارتباط بیشتر مرتبط به انگلیس‌ها بودند تا به آمریکایی‌ها... عمل کرمیت روزولت که به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد این بود که شاه را مطمئن سازد که آمریکایی‌ها هم با نقشه انگلیس‌ها موافق هستند... و با همدستی عوامل درباری و ارتشی و با کوتاهی و مسامحه و غفلتی که در دستگاه حکومت مصدق بود توانستند به مراد خودشان برسند.» (خاطرات سیاسی دکتر سنجابی: ص ۱۶۳-۱۶۲)

وی همچنین می‌نویسد: «از طرف دیگر کوشش دکتر مصدق بر این بود که آمریکا را متوجه کند که او بدخواه و دشمن انگلستان نیست و خواستار این هم نیست که آمریکا از ایران علیه انگلیس‌ها حمایت و طرفداری کند، بلکه می‌خواست حقانیت ایران را به آمریکایی‌ها نشان بدهد و بر آنها ثابت بکند که هم به نفع انگلستان و هم به نفع آمریکا و هم به سود جهان که ملت ایران به حق قانونی خودش بایستد و بسیار علاقمند بود که با آمریکا روابط صمیمی و دوستانه داشته باشد. مخصوصاً در دوره حکومت دموکرات‌ها که او فوق‌العاده این امیدواری را داشت و از ترومن [۲] و از آپسن [۳] و مکی [۴] به عنوان دوست یاد می‌کرد...» (همان: ص ۲۱۳)

و نیز: «در واشنگتن که بودیم آقای دکتر مصدق با وزیر خارجه آمریکا آپسن و با مکی معاون او و با ترومن رئیس‌جمهور آمریکا مذاکرات و صحبت‌هایی کردند... و روی هم رفته هر چند دولت آمریکا پشتیبانی رسمی از مواضع انگلیس می‌کرد ولی در ضمن هم قبول داشت که به حقوق ایران تجاوز شده ...» (همان: صص ۱۲۴-۱۲۵)

دکتر مصدق هم در خاطراتش این ذهنیت خود را که عطف به سابقه مبارزه دو قرن پیش آمریکایی‌ها با استعمار بریتانیا و نیز تصور مستقل بودن سیاست خارجی آنها از بریتانیا بوده، شرح می‌دهد: «تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکت‌های دیگری در نفت ایران دخالت کنند و به همین جهت هم تا دولت آمریکا در کار نفت دخالت می‌نمود، پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت آمریکا که خود در دو قرن پیش بدرد ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صدسهم کنسرسیوم نمود.» (خاطرات و تألمات مصدق: ص ۲۶۹)

دکتر منوچهر آشتیانی - جامعه‌شناس و از فعالان دانشجویی آن سالها - در باره این نگاه ساده‌اندیشانه رهبران نهضت نفت به آمریکا می‌گوید: «در داخل جبهه ملی و در محافل خصوصی رهبرانی مثل آقای کاشانی، زیرک زاده، حسیبی، پاشاخان صالح - که مترجم سفارت آمریکا بود، اما ایرانی و ملی- که من بعضاً حضور داشتم یا پدرم برایم تعریف می‌کرد، گرایش ضدآمریکایی چندانی دیده نمی‌شد. برعکس، گرایش «پروآمریکایی» و طرفدار آمریکا هم وجود داشت. چه از مصدق و چه از طرف بقایی و مکی؛ مخصوصاً وقتی که همراه دکتر مصدق به دیوان لاهه رفت و در برگشت در دفتر حزب نیروی سوم مقابل ساختمان وزارت فرهنگ سابق، سخنرانی کرد. عملاً شروع کرد به دفاع از آمریکا و گفت آمریکا دوست ماست. یادم هست در جلسه‌ای در منزل پاشاخان صالح - که به اقتضای مترجمی در سفارت، خیلی هم به آمریکایی‌ها نزدیک بود و حتی بعد از کودتا هم در این شغل باقی ماند - ایشان می‌گفت که هرچه من و چند نفر دیگر به مصدق می‌گوییم که آمریکا دشمن ماست، ایشان می‌گوید که نه! آمریکایی‌ها ملت بسیار خوب، ساده و آرامی هستند و به هیچ‌وجه دشمن ما نیستند! مرحوم مصدق به هیچ‌وجه تصور نمی‌کرد آمریکا هم مثل انگلستان با او دشمنی کند. کلاً در هیچ یک از صحبت‌های خصوصی و نطق‌های عمومی ایشان، نمی‌بینید که موضع ضدامپریالیستی به طور عام و ضد آمریکایی به طور خاص، اتخاذ کرده باشد. نهایت برداشت ایشان از مواضع آمریکایی‌ها این بود که این‌ها ملت ساده‌ای هستند که دارند گول انگلیسی‌ها را می‌خورند. و عجیب این بود دکتر صدیقی و دیگران هم نمی‌گفتند که آمریکا هم‌پیمان انگلیس است و در نهایت با او همراهی خواهد کرد و همه جا نظر او را تأیید می‌کردند.» [۵]

توهم توطئه نسبت به حزب توده و شوروی

هم‌چنان که گفته شد، مهمترین ابزار برای فرافکنی نقش استعمار انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، برجسته کردن خطر دخالت شوروی است. برخی در این جهت چنان پیش رفته‌اند که کودتا را اجتناب‌ناپذیر و بلکه واقعه‌ای مثبت در تاریخ ایران به شمار بیاورند، چرا که به زعم اینان اگر آمریکا و انگلیس در ایران دخالت نمی‌کردند، حزب توده برای سرنگون کردن مصدق و روی کار آوردن دولت چپ‌گرای وابسته به شوروی اقدام می‌کرد. با همین این استدلال، می‌توان اشغال ایران توسط متفقین (شوروی، بریتانیا و آمریکا) در شهریور ۱۳۲۰ را توجیه کرد، چرا که به همین ترتیب، خطر نازیسم هیتلری که رژیم رضاخانی به رغم اعلام رسمی بی‌طرفی در جنگ به آن تمایل داشت، برای ایران بیشتر بوده است!

اما دکتر مصدق خود در کتاب خاطراتش به این توهم توطئه پاسخ می‌دهد: «راجع به اظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنان‌چه دولت سقوط نمی‌کرد بر اوضاع مسلط می‌شد باید عرض کنم که حزب توده‌ای وجود نداشت، افراد همان حزب به نام احزاب و دسته‌جات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه می‌توانست این آزادی را از مردم سلب کند چون که در سایه این آزادی بود که مملکت به آزادی و استقلال رسید و نه می‌توانست يك عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.» (خاطرات و تألمات مصدق: ص ۲۸۸)

و نیز می‌نویسد: «شاهنشاه و ایدن از نظر ابقای حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفقند و از این رویه‌ی برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هرکس در مصالح مملکت اظهاری بکند او را به حزب توده منتسب کنند و به مجازات برسانند تا هیچ‌کس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر يك از سیاست‌های استعماری انتقاد نماید.» (همان: صص ۱۸۸-۱۸۹)

ایشان همچنین درباره تشریک مسعی وزرای خارجی بریتانیا و آمریکا جهت سرنگونی دولتش به ایدن [۶] و هندرسون [۷] ارجاع می‌دهد: «ایدن می‌گوید «آمریکا از این ترس داشت که مصدق به روس‌ها متمایل شود. من گفتم سیاست مصدق این است دول بزرگ را به هم ببندازند و استفاده کند و بالاخره خوش‌وقت شدم که نظریات‌مان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود به نظر من این‌طور رسید که بهتر است شخص دیگری قائم‌مقام مصدق شود تا اینکه سعی کنیم او را خریداری نمائیم...» (همان: ص ۱۹۰)

وی البته این توهم توطئه کمونیست‌های وابسته به شوروی را تاکتیک اصلی رژیم پهلوی برای سرکوب رجال وطن‌پرست و نیز مسلمان می‌داند، چرا که این رژیم خود وابسته به انگلیس بوده است: «همه می‌دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چون که تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده‌ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او به شیراز رسید هرکس از دیگری سؤال می‌کرد و می‌پرسید این کی است، کجا بوده و حالا این‌طور تلگراف می‌کند. بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمی‌تواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد. به همین جهات هم اعلی‌حضرت شاه فقید و سپس اعلی‌حضرت محمدرضا شاه هر کدام بین دو محذور قرار گرفتند. چنان‌چه می‌خواستند با يك عده وطن‌پرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استثمار باز می‌ماندند و چنان‌چه با این عده به‌سختی و خشونت عمل می‌کردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی‌ماند تا بتوانند به کار ادامه دهند. این بود که هرکس ابراز احساساتی می‌کرد و یا

انتقادی از اعمال شاه می نمود و صله عضویت حزب توده را باو می چسبانیدند و او را به اشد مجازات محکوم می کردند. تبعید و قتل مدرس و فرخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم به مرام کمونیستی بکنند يك دليل بارز و مسلمی است بر صدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند.» (همان: ص ۳۴۴)

نقش حزب توده در افشای کودتای ۲۵ مرداد

اما برخلاف مدعای ملی گرایان آمریکادوست در مورد توطئه حزب توده بر علیه مصدق، شواهد آشکاری وجود دارد که حزب توده در اواخر دوره ملی شدن نفت تلاش های متعددی برای یاری به مصدق داشته است. از جمله در افشای کودتای ۲۵ مرداد.

کودتای ۲۵ مرداد و چگونگی اطلاع دولت از آن کمتر مورد بررسی تاریخی قرار گرفته است، به رغم آنکه ادعاهای عجیبی درباره انتساب آن کودتا به شخص مصدق مطرح بوده اند. به همین جهت، دکتر کاتوزیان در مقاله ای با عنوان «معاصی کبیره مصدق السلطنه» در این باره می نویسد: «هنگامی که نصیری فرمان عزل را به مصدق داد نیروهای کودتاچیان محله را در محاصره نظامی گرفته بودند، اما از این نکته غافل بودند که پیش از این توطئه کودتا لو رفته و ارتش برای مقابله با آنان بسیج شده بود. خبر کودتای آن شب از دو منبع به مصدق رسیده بود. یکی به طور غیرمستقیم - توسط دو تن از افسران جوان گارد سلطنتی و دیگری - مستقیماً و با جزئیات دقیق - از جانب محمدحسین آشتیانی ملقب به عظام السلطنه.» (معاصی کبیره مصدق السلطنه: صص ۱۸۵-۱۷۲)

وی همچنین در کتاب «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران»، به ماجرای افشای کودتا اشاره کرده که پیش از تماس تلفنی و کمک مرحوم آشتیانی با مصدق، دو افسر گارد شاهنشاهی در سعدآباد حرکات مشکوک در درون گارد را به اطلاع دفتر مصدق رسانده بودند. (مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران: ص ۲۳۳)

اما در پاسخ به ادعای مبنی بر نقش حزب توده در این کودتا و یا عدم یاری آنان به مصدق، اسنادی وجود دارد مبنی بر اینکه آن دو افسر گارد که پیش از آقای آشتیانی، احتمال وقوع کودتا در ۲۵ مرداد را به اطلاع مصدق رسانده بودند، توده ای بوده اند. چنانچه محمدعلی عمویی، مدعی است سروان اسماعیل فیاضی از طریق برادرش به مهندس ناصر بانکی که در آن زمان عضو سازمان جوانان و دانشجوی دانشگاه تهران اطلاع می دهد و وی از طریق بالاترین مقام حزبی که عضو کمیته ایالتی تهران بود خبر را منتقل می کند.

اما دکتر کیانوری، سرهنگ محمدعلی مبشری را خبررسان اصلی می داند که علاوه بر خبر کودتا اسامی برخی از افسران بالارتر به گرداننده کودتا را با خود آورده بود که اسم سرتیپ محمد دفتری خواهرزاده دکتر مصدق نیز در آن بوده است. مازیار بهروز هم به سه فرد (سرهنگ محمدعلی مبشری، عضو فرمانداری نظامی تهران، سرگرد مهدی همایونی، عضو گارد سلطنتی و سروان محمد پولاددژ) اشاره می کند که در سازمان افسری عضو بوده و در میان کودتاچیان نفوذ داشته و اخبار و اطلاعات را در اختیار حزب و سپس دکتر مصدق قرار داده اند.

البته شخص محمدرضا پهلوی هم تئوری توطئه منحصر به فردی را در کتاب «پاسخ به تاریخ» ارائه می دهد، جایی که مدعی است کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به رهبری سرتیپ ریاحی به نفع مصدق سازمان دهی شده است: «مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی ایران، به فرمان برکناری خود اعتنا نکرد و باین هم اکتفا ننموده، دست به توطئه نظامی زد. مأمور انجام این توطئه کسی جز سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش نبود.»

هشدار حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد

اما همچنان که که کودتای ۲۵ مرداد با هشیاری هواداران نهضت و حزب توده ناکام ماند، در مورد کودتای ۲۸ مرداد هم هشدارهای لازم به شخص دکتر مصدق داده شده بود. ماجرای نامه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ آیت الله کاشانی به مصدق مبنی بر هشدار وقوع مجدد کودتا (پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد) و همچنین هشدار مشابه کیانوری از طریق تلفن به مصدق در صبح روز کودتا علیرغم آنکه به واسطه انکار آن توسط طرفداران مصدق به ابتذال کشیده شده، آخرین پرده از اختلافات و اشتباهات نهضت ملی شدن نفت است. نامه ای که چندی پس از انقلاب توسط مرحوم آیت الله فلسفی افشا شد تا تبلیغات ملی گرایان علیه آیت الله کاشانی را که در سخنرانی های رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی در سالگرد درگذشت دکتر مصدق (میتینگ ۱۴ اسفند ۱۳۵۷) ایراد شده بود، خنثی سازد.

بازخوانی این نامه و حواشی پیرامون آن از این لحاظ مهم می نماید که آخرین سند تعامل و تقابل رهبران نهضت است. در این نامه آمده بود: «خودتان بهتر از هر کس می دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل

نیستید... «زاهدی» را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لطایف الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده درصدد باصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سیام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان‌طوری که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به «هندرسن» هم گوشزد کردم که آمریکا ما را با در گرفتن - نفت - از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به دست جنابعالی بصورت ملی و دنیا پسندی می‌خواهد این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعا با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه‌ی بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا وسیل زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد...»

بنا به گفته نوه آیت الله؛ «دکتر مصدق آن‌گاه در ادامه صحبت از شلوغی اوضاع گفتند و از این که دولت بر اوضاع مسلط است و چندبار تکرار کردند: «آقا گول توده‌ای‌ها را نخورید، این حرف‌ها را توده‌ای‌ها پخش می‌کنند.»

بدین ترتیب مناقشه نامه آیت الله کاشانی همچنان به قوت خود باقیست و ملی‌گرایان ضمن انکار نامه کاشانی معتقدند وی و همچنین حزب توده مصدق را در روز کودتا تنها گذاشته و بعداً با دولت کودتا همکاری و تشریک مشاعی کرده اند: «دلیل مخالفت مدافعان مصدق، بود و نبود این نامه نیست. آن‌ها با کیانوری هم که ادعا می‌کند خبر کودتا را تلفنی به مصدق داده است مخالفت می‌کنند و می‌گویند تلفن قطع بوده و روز کودتا امکان مکالمه تلفنی با مصدق وجود نداشته است. ناراحتی طرفداران مصدق در این است که چرا او هیچ عکس‌العملی در برابر کودتا نشان نداد. مردم را به تیررس کودتاچیان برد و یک‌باره رها کرد. آن‌ها جوابی برای این حرف ندارند.»

مصدق میان بلوک شرق و غرب

ماه‌های آخر دولت مصدق را باید از روزهای اولیه پس از واقعه ۳۰ تیر جدا دانست، چرا که شرایط داخلی و خارجی رو به تغییر است. از یک سو دولت‌های حاکم در بریتانیا، آمریکا و شوروی تغییر می‌کنند و از سوی دیگر برخی یاران مصدق و از جمله مظفر بقایی به وی پشت می‌نمایند. در نتیجه دکتر مصدق نیز تغییر سیاست می‌دهد. آن‌گونه که محمدمهدی عبدخدایی از نیروهای فدائیان اسلام در جریان ملی شدن نفت مدعی است: «خود دکتر مصدق هم زمانی به پیوستگی سیاست‌های آمریکا و انگلیس پی می‌برد که بعد از دادگاه لاهه به آمریکا می‌رود. آنجا می‌فهمد که در اشتباه به سر می‌برده و نمی‌تواند به وسیله امثال آورل هاریمن [۸] - نماینده دولت دموکرات هری ترومن در ایران - با امثال استوکس [۹] - نماینده انگلستان در ایران - مقابله کند. منافع اینها یکی است. پیش از این نامه‌ای که به هری ترومن نوشته و نامه‌ای هم که بعداً به دولت جمهوری‌خواه آیزنهاور [۱۰] می‌نویسد، نامه تحقیرآمیز و فدایت شوم است. در سفر آمریکاست که مصدق می‌فهمد منافع انگلیس با آمریکا یکی است، بلکه با فرانسه و آلمان و کل غرب. در اینجا یک جمله بسیار قشنگ می‌گوید که من یادم هست از این جمله بسیار خوشم آمده بود. می‌گوید: «خوب است بر در سفارت آمریکا نوشته شود اینجا کنسول‌گری انگلستان است.» تا پیش از این نگاه دکتر مصدق به امریکایی‌ها مثبت است، کما اینکه با حضور مستشاران نظامی آمریکا در ارتش مخالفت نکرده و همچنین برنامه «اصل چهار» ترومن [۱۱] را تمذید کرده است. اما وقتی از سفر آمریکا به ایران برمی‌گردد، احساس می‌کند باید در سیاست موازنه منفی اش تجدید نظر کند. به این صورت که به امریکایی‌ها بگوید من قصد دارم به روس‌ها نزدیک بشوم. این در حالی است که هم او پیش از این می‌گفت حزب توده، «توده نفتی» است. توده‌ای است که شرکت نفت درست کرده. حق هم داشت. چرا که توده‌ای‌ها شعارشان، ملی کردن نفت جنوب بود و نه کل نفت. توده‌ایها معتقد به سیاست موازنه مثبت بودند و می‌گفتند حالا که نفت جنوب دست انگلیسی‌هاست، نفت شمال را هم به شوروی بدهید. بعد از سفر کافتارادزه [۱۲] که معاون مولوتوف [۱۳] وزیر امور خارجه شوروی بود، حزب توده در میدان بهارستان برای این مسئله میتینگ داد...»

اما این سیاست مصدق از یک جهت به ضرر وی تمام می‌شود: «منتها مصدق در این نقشه دچار یک بدشانسی می‌شود و آن اینکه حزب توده سال ۱۳۳۲ با حزب توده ۱۳۳۱ متفاوت است. چون استالین که در خاطراتش گفته بود «بعد از مصدق، نوبت روی کار آمدن حزب توده است»، در اسفند ۱۳۳۱ مرد و جانشین او مالنکوف [۱۴] هم در پی اختلاف در پلنوم حزب کمونیست شوروی، توانایی چندانی نداشت. در حالی که استالین قصد داشت برنامه‌ای شبیه چکسلواکی را در ایران هم پیاده کند تا کمونیست‌ها با کودتا به قدرت برسند. اما بعد از مرگ او، سادچیکف [۱۵]، سفیر شوروی در تهران اختیار و قدرت عمل نداشت. درست برعکس هندرسون سفیر آمریکا در تهران که اختیارات تام داشت.»

سست شدن سیاست خارجی شوروی در قبال ایران پس از مرگ شوروی در شرایطی بود که در بریتانیا دولت محافظه‌کار چرچیل [۱۶] به قدرت رسیده و در آمریکا نیز جمهوری‌خواهان در آمریکا جانشین دموکرات‌ها شده بودند، و در نتیجه هر دو دولت برخلاف شوروی که در سردرگمی به سر می‌برد، به اعمال نفوذ مستقیم در ایران می‌اندیشیدند. همچنان که دکتر مصدق در کتاب خاطرات خود، صریحاً به استعمار بریتانیا و آمریکا حمله می‌کند و با اشاره به خاطرات سر آنتونی ایدن وزیر خارجه آن روز و نخست‌وزیر بعدی انگلستان می‌نویسد: «ایدن و آپسن دو وزیر خارجه انگلیس و آمریکا ساکت نشستند و از کنفرانس

آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیبیون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت آمریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند. پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع بکار کردند و هر کدام به نحوی نقشه‌ی سقوط دولت من را طرح می‌نمودند و با هندرسن سفیر آمریکا [۱۷] و یکی از عمال بسیار مؤثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می‌نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار می‌داد و می‌نگریست تا چنانچه کوچکترین تماسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را به دولت خود گزارش دهد...» (خاطرات و تألمات دکتر مصدق: ص ۱۸۴)

وقتی دستور مقاومت نیست!

این روزها که نشریات جریان روشنفکری با گرایش محافظه‌کاری و لیبرال، علم‌چپ‌ستیزی را برداشته‌اند، تحریف تاریخ ملی شدن نفت بیش از پیش جلوه پیدا می‌کند، چرا که برای مظلوم نمایاندن جریان راست و حمله به هرگونه خط عدالتخواهانه در تاریخ معاصر، لازم است درباره تاریخچه چپ در ایران به کلی سیاه‌نمایی شود. البته عملکرد جزیان چپ و به خصوص حزب توده گویای اشتباهات بزرگ آنان در مقاطع مختلف سیاسی از جمله قیام افسران خراسان، غائله فرقه دموکرات آذربایجان و نیز کردستان است، اما تمام این مسائل مربوط به قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، چرا که حزب توده در سال ۱۳۲۷ توسط رژیم غیرقانونی اعلام شد و بیشتر رهبران آن یا از کشور گریختند یا در زندان به سر می‌بردند. پس آیا می‌توان این حزب را به‌عنوان تنها مقصر کودتای ۲۸ مرداد جلوه داد؟

آیا می‌توان با برجسته کردن قدرت حزب توده و خطر دخالت شوروی، توهم توطئه حزب توده برای سرنگون کردن مصدق و روی کار آوردن دولت چپ‌گرای وابسته به شوروی را القا کرد؟ یا آنکه برعکس، با همان فرض وجود تشکیلات قدرتمند نظامی حزب توده، آنها را به اهمال در دفاع از مصدق متهم کرد؟

در رد این ادعا دلایل متعددی می‌توان آورد؛

نخست: دکتر مصدق اصلاً دستور مقاومت علیه کودتا نداد و معدود نیروهای همراه خودش را به ترک مقاومت دعوت کرد، بنا به گفته انور خامه‌ای: «شب کودتا من با خلیل ملکی تماس گرفتم و به او گفتم که فردا احتمال کودتا جدی است، دولت می‌خواهد چه کاری انجام بدهد؟ ایشان در جواب من گفت که من با مصدق صحبت کرده‌ام و گفته‌ام اجازه دهید ما نیروهایمان را بسیج کنیم و در مقابل کودتاچیان بایستیم اما مصدق مرا از این کار نهی کرده است. او گفته که شما هیچ کاری نکنید و کلوپتان را هم تعطیل کرده و اعضای حزبتان را هم به خارج شهر هدایت کنید. من خودم با نیروی نظامی که در اختیار دارم جلو آنان را خواهم گرفت.»

بنابراین تکلیفی بر حزب توده هم نبوده، همچنان که بر نیروهای مذهبی، که بخواهند به مانند قیام ۳۰ تیر ایفای نقش کنند.

البته اگر مصدق در همان لحظات اولیه کودتا، اراده می‌کرد، شاید امیدواری‌هایی وجود داشت، همچنان که مقاومت‌های پراکنده‌ای در تهران، جنگل‌های شمال و ایل قشقایی صورت گرفت که چون رهبری نهضت دستور مقاومتی نداده بود بی‌نتیجه ماند و به شدت سرکوب شد. همچنان که در شهر اصفهان، نیروهای کودتا با تأخیر یکی دو روزه توانستند بر اوضاع مسلط شوند. اما مصدق اراده‌ای برای مقاومت نداشت و کار همان ساعات همان روز تمام شد؛ حتی ساده‌تر از کودتای ۱۹۷۳ شیلی علیه دولت سالوادور آلنده، که وقتی کاخ ریاست‌جمهوری را جنگنده‌های ارتش بمباران کردند، او دستور ترک مقاومت داد اما همان‌جا خودکشی کرد.

دوم؛ سازمان افسران حزب توده عمدتاً نیروهای تحصیل‌کرده مثل پزشک ارتش بودند نه نیروهای واحدهای رزمی و زرهی و یا رأس ارتش و ژاندارمری. ضمن اینکه سازمان افسران حزب قبلاً منحل شده بود و گروه باقی تنها یک شاخه غیررسمی در ارتباط غیرمستقیم با برخی رهبران رادیکال‌تر حزب مثل کیانوری - که در شورای موقت حزب بود نه در کمیته مرکزی - بودند. همچنین تعداد افسران حزب در کل ارتش و ژاندارمری اندک بود: «تعداد افسران توده‌ای ارتش که سازمان مستقلی از حزب توده را تشکیل داده بودند و از طریق نورالدین کیانوری و عبدالصمد کامبخش به طور مستقیم با شوروی ارتباط داشتند، (اگرچه شاید بسیاری از افسران از این ارتباط بی‌خبر بودند) در زمان دستگیری یعنی دو سال پس از کودتا، در ارتش، شهربانی و دیگر نهادهای نظامی مجموعاً به ۶۰۰ نفر می‌رسید. اما به نظر می‌رسد در ۲۸ مرداد این افراد بیش از ۲۰۰ نفر نبوده‌اند. زیرا در آن زمان هنوز شهربانی و ژاندارمری به نیروهای تحت نفوذ توده‌ای‌ها افزوده نشده بود» بنابراین نمی‌توانستند نه علیه مصدق (چون دولت‌های کودتاچی مدعی بودند اهمال و ضعف دولت مصدق زمینه را برای کودتای حزب توده به نفع شوروی فراهم می‌کند و لذا کودتا لازم بوده) و نه له او کاری کنند.

در این شرایط و با توجه به تردیدهای رهبری حزب توده، کودتا خیلی زود مستقر شد و سرکوب شدیدی صورت داد. خاطرات مهدی خانابا تهرانی از شرایط سازمان جوانان و سازمان افسران حزب توده در روزهای بعد کودتا گویای ماجراست.

سوم؛ اگرچه حزب توده در ابتدای دولت مصدق او را عامل بورژوازی و امپریالیسم می‌دانست و مخالفت می‌کرد (بیشتر به جهت عدم اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی از جانب مجلس قبلی)، اما بعد از مرگ استالین و تغییر سیاست شوروی در قبال ایران (که تا حد زیادی مشوش و بی‌قاعده بود) حزب توده دستوری برای مخالفت با مصدق نداشت و لذا نه تنها روزنامه‌های حزب علیه مصدق ننوشتند، که تیتراژ تکراری‌شان احتمال کودتای بریتانیا علیه دولت مصدق بود. همان افسران پیشاپیش خبر وقوع کودتا را به کیانوری دادند و کیانوری صبح ۲۸ مرداد به مصدق تلفن کرده و ابراز آمادگی برای همراهی کرده بود. مصدق این ادعا را جدی نگرفت، کما اینکه نامه روز قبل کاشانی مبنی بر هشدار کودتای مجدد را جدی نگرفته بود.

چهارم؛ وقتی نزدیکترین افراد به مصدق مثل خواهرزاده‌اش - محمد متین دفتری، که علی‌رغم شرکت در کودتای ۲۵ مرداد مجدداً او را در سمت خود ابقا کرد - در کودتا دست داشته‌اند، انتقاد به نیروهای حزب توده به جهت اهمال در یاری مصدق، کاری عبث است.

پنجم؛ بیشترین ضربه از کودتا را حزب توده خورد که نه تنها سازمان افسران و سازمان امنیتی حزب، که سازمان جوانان و نیز کادر رهبری آن به شدت سرکوب شدند. جدا از ۲۵ سال حبس برخی از کادرهای حزب تا زمان پیروزی انقلاب، اعضای سازمان افسران به شدت سرکوب و برخی چون سروان خسرو روزبه اعدام شدند (حتی شاعری جوان مثل مرتضی کیوان قزوینی هم اعدام گردید). اما از نیروهای جبهه ملی هیچ‌کس اعدام نگردید؛ شخص مصدق حبس و بعد تبعید شد ولی اعضای کابینه خیلی زود عفو شدند. تنها عضو کابینه مصدق هم که اعدام شد، دکتر حسین فاطمی بود که خود گرایش‌های رادیکال چپ داشت و تا مدت‌ها در خانه یکب از نیروهای حزب توده مخفی بود! گرایش چپ وی در حدی بود که بعد فرار شاه دربار را مهر و موم کرد، سفارت بریتانیا را بست، و تلاش کرده بود مصدق را به تعطیلی سفارت آمریکا وادارد.

نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه در بالا گفته شد، شاید بتوان گفت از آنجا که نیروهای کودتا در ابتدا چیزی فراتر از بخش کوچکی از ارتش و ژاندارمری با همراهی جمعی از اراذل و اوباش تهران نبودند، و اگر اراده دکتر مصدق بر مبارزه تعلق می‌گرفت، می‌شد پرونده کودتای ۲۸ مرداد را هم مثل ۲۵ مرداد زود بست، خاصه اگر مردم هم مثل ۳۰ تیر به صحنه می‌آمدند. اما چنین نشد و اینک شش دهه از سقوط دولت مصدق و شکست نهضت نفت می‌گذرد.

این شکست فرصتی است برای بازخوانی انتقادی تاریخ و راه بستن بر تکرار خطاهای گذشته، اما اگر بعد از گذشت ۶۲ سال هنوز هم بخواهیم با چنین بهانه‌های کودکانه‌ای از پذیرش واقعیت طفره برویم، خود را فریب داده‌ایم، و همچنان فرصت‌های تاریخی را از دست داده‌ایم.

منابع:

کتاب:

- امیدها و ناامیدی‌ها: خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، انتشارات صدای معاصر، چاپ تهران، تهران ۱۳۸۱.

- پاسخ به تاریخ، محمدرضا پهلوی، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ اول. تهران ۱۳۷۱.

- خاطرات و تأملات دکتر مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵.

- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، محمدعلی همایون کاتوزیان، نشر مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲.

- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با مهدی خانابا تهرانی، حمید شوکت، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲.

- بخشی از کتاب منتشر نشده «علم و ایدئولوژی» اثر مجید مددی: مردم ۲۷ مرداد، مردم ۲۸ مرداد، روزنامه شرق، شماره ۱۶۰۳، ۲۴ مرداد ۱۳۹۱.

- گفت‌وگو با انور خامه‌ای: اگر مصدق می‌خواست، حزب توده جلوی کودتا را می‌گرفت، هفته‌نامه شهروند، شماره ۱۲، مرداد ۱۳۸۶.

- گفت‌وگو با پروفسور منوچهر آشتیانی درباره دکتر فاطمی و نهضت ملی شدن صنعت نفت: فاطمی خطر آمریکا را درک کرد، هفته‌نامه پنجره، شماره ۱۴۸، مرداد ۱۳۹۱.

- گفت‌وگوی حمید شوکت با دکتر حسن سالمی، نشریه پیام امروز، شماره ۷، شهریور ۱۳۷۴.

- معاصی کبیره مصدق‌السلطنه، محمدعلی همایون کاتوزیان، نشریه کِلک، شماره ۳۶-۳۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۱.

[۱]- نمونه این انتقادات به قصور مردم در دفاع از دولت مصدق را می‌توان در مقدمه‌ای دید که مجید مددی بر کتاب «علم و ایدئولوژی» نوشته است. (روزنامه شرق، شماره ۱۶۰۳، ص ۱۴)

[۲]- هری ترومن (۱۸۸۴-۱۹۷۲) (Harry S. Truman) رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا.

[۳]- دین آچسن (۱۸۹۳-۱۹۷۱) (Dean G. Acheson) وزیر خارجه دموکرات آمریکا.

[۴]- جورج مک‌گی (۱۹۱۲-۲۰۰۵) (George C. McGhee) معاون وزیر خارجه در دوره آچسن.

[۵]- البته ایشان در همان مصاحبه به نگاه متفاوت دکتر حسین فاطمی اشاره می‌کند: «شخصاً معتقدم تنها فردی که عمیقاً با انگلستان دشمن بود و تلویحاً - اگر نگوئیم تصریحاً - خطر آمریکا را به عنوان دشمن اصلی هم گوشزد می‌کرد، فاطمی بود. من یک بار بیشتر ایشان را از نزدیک ندیدم، اما مکرراً از اشخاص مختلف می‌شنیدم که می‌گویند فاطمی به دکتر مصدق تأکید می‌کند که آقای دکتر، دشمن امروز ما، امریکاست و نه انگلیس.»

[۶]- سر رابرت آنتونی ایدن (۱۸۹۷-۱۹۷۷) (Robert Anthony Eden) وزیر امور خارجه بریتانیا از حزب محافظه‌کار.

[۷]- لوی هندرسون (۱۸۹۲-۱۹۸۶) (Loy W. Henderson) سفیر آمریکا در تهران در زمان کودتای ۲۸ مرداد.

[۸]- ویلیام آورل هریمن (۱۸۹۱-۱۹۸۶) (William Averell Harriman) دیپلمات دموکرات.

[۹]- لرد ریچارد استوکس (۱۸۹۷-۱۹۵۷) (Richard Stokes) مهرداد سلطنتی و وزیر مشاور دولت بریتانیا

[۱۰]- دوایت آیزنهاور (۱۸۹۰-۱۹۶۹) (Dwight D. Eisenhower) رئیس‌جمهور آمریکا از حزب جمهوری‌خواه.

[۱۱]- درباره «اصل چهار ترومن» لازم است اشاره شود که در میان آن ۵۳ نفری که در ۲۷ تیر ماه سال ۱۳۳۲، تهران را ترک کردند و در کنار آن، مقادیر معتنابهی سلاح برای کودتا مخفیانه و تحت عنوان کمک‌های انسان دوستانه اصل چهار وارد کشور شد، علاوه بر کارکنان سفارت آمریکا، کارکنان اداره «اصل چهار» بودند. جالب اینکه دکتر مصدق به موسسه آمریکایی «اصل چهار ترومن» ساختمان اجاره داده بود، ولی در روزهای آخر دولت، دستور داده بود در مقابل آن ساختمان دیواری بکشند. دکتر کریم سنجابی در خاطرات خود بدان اشاره می‌کند که وقتی علت کشیدن آن دیوار بلند را از مصدق می‌پرسد، او در پاسخ می‌گوید: آقا جان از آن‌جا ما را می‌زنند. سنجابی در خاطرات خود اضافه می‌کند که روز کودتا از پشت آن دیوار به منزل مصدق تیراندازی می‌کردند: «و در روز کودتا «شلیک گلوله از باغ «اصل چهار ترومن» به خانه ۱۰۹ [منزل دکتر مصدق] لحظه‌ای قطع نمی‌شد... د.»

[۱۲]- سرگئی کافتارادزه (۱۸۸۵-۱۹۷۱) (Sergey Kavtaradze) دادستان کل شوروی و مذاکره‌کننده امتیاز نفت شمال.

[۱۳]- ویآچسلاو مولوتف (۱۸۹۰-۱۹۸۶) (Vyacheslav Molotov) وزیر امور خارجه شوروی.

[۱۴]- گئورگی ماکسیمیلیانویچ مالنکوف (۸۸-۱۹۰۲) (Georgy Malenkov) صدر هیئت شوروی پس از استالین.

[۱۵]- ایوان سادچیکف (Ivan Sadchikov) سفیر کبیر شوروی و عامل امضای معاهده نفتی ایران و شوروی در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه.

[۱۶]- وینستون چرچیل (۱۹۶۵-۱۸۷۴) (Winston Churchill) نخست‌وزیر چند د. ره بریتانیا از حزب محافظه‌کار.

[۱۷]- لوی وسلی هندرسن (۱۹۸۶-۱۸۹۲) (Loy W. Henderson) سفیر وقت امریکا در ایران.

نویسنده: رضا نساجی